

جستاری در روش تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام با تاکید بر آیه ۱۲۵ نحل

محمدحسین شیرافکن*

مجید حیدری فر**

چکیده

خدای متعال از باب دستگیری انسان، راهی را برای رسیدن به عرش و تقرب خود قرار داد و راهنمایی نیز بر این مسیر تعیین کرد. انبیای الهی همان مرشدان طریق حقیقت هستند که مسیر نیل به حضرت حق را نمایان ساخته و راه را از بی‌راه تمییز می‌دهند. از طرفی انسان‌ها روحیات و خلقیات متفاوتی دارند که روش‌های گوناگونی را برای تربیت آنان می‌طلبد. در این نگاشته روش تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام با تکیه بر کلیت تبلیغی که در آیه ۱۲۵ سوره نحل بیان شده، بررسی کرده و آیات طبق روش‌های موعظه، برهان و جدال احسن تحلیل شده‌اند؛ زیرا به بیان آیه موردنظر، انسان‌ها به سه دسته حق‌پذیر، حق‌گریز و حق‌ستیز دسته‌بندی می‌شوند که روش تبلیغی مناسب خود را می‌طلبد. نتیجه حاصل شده حاکی از آن است که بیشترین روش اتخاذ شده به وسیله حضرت ابراهیم علیه السلام روش برهان بوده است.

واژگان کلیدی

آیه ۱۲۵ نحل، روش‌شناسی تبلیغ، تبلیغ حضرت ابراهیم علیه السلام.

*. دانش‌آموخته دکتری دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم و مدرس دانشکده علوم قرآنی امل (نویسنده مسئول).

mh.shirafkan12@gmail.com

dr.mheidarifar313@yahoo.com

** استادیار گروه قرآن و متون اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.

تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۱۳

طرح مسئله

با توجه به اینکه انسان‌ها دارای روحیات، استعدادها و ظرفیت‌های مختلف و گوناگونی هستند و با توجه به روحیه تنوع‌طلبی انسان‌ها و نیز گوناگونی موقعیت‌ها و عوامل تأثیرگذار در امر تربیت، لزوم تنوع روش‌ها و شیوه‌های گوناگون برخورد با افراد، امری ضروری است؛ قرآن کریم بارها به این روش مهم تربیتی اشاره داشته و خود نیز در مقام عمل، فراوان آن را به کار برده است.

اصطلاح روش، هم به خود راه اشاره دارد و هم به قواعد و ابزارهای رسیدن به آن. در زبان عربی روش را «منهج» و روش‌شناسی را «منهجیه» می‌نامند. روش عبارت است از فرایند عقلانی یا غیرعقلانی ذهن، برای دستیابی به شناخت و یا توصیف واقعیت. در معنای کلی‌تر، روش هرگونه ابزار مناسب برای رسیدن به مقصود است. روش ممکن است به مجموعه راه‌هایی که انسان را به کشف مجهولات هدایت می‌کند، مجموعه قواعدی که هنگام بررسی و پژوهش به کار می‌روند و مجموعه ابزار و فنونی که آدمی را از مجهولات به معلومات راهبری می‌کند، اطلاق شود. (ر.ک: ساروخانی، ۱۳۷۵: ۱ / ۲۴)

لازم به ذکر است که روش‌شناسی غیر از روش است. روش مسیری است که شخص در سلوک علمی خود طی می‌کند و روش‌شناسی دانش دیگری است که به شناخت آن مسیر می‌پردازد. روش همواره در متن حرکت فکری و تلاش‌های علمی یک شخص قرار دارد و روش‌شناسی دانشی است که از نظر به آن شکل می‌گیرد و به‌همین دلیل روش‌شناسی همواره یک دانش و علم درجه دوم است. برخی دانشمندان تمایز علوم را به روش دانسته و موضوع یا غایت را متمایزکننده علوم ندانسته‌اند. نکته مهم این است که روش در هر علم و مکتب و نظریه‌ای، نقش کلیدی دارد.

هر پژوهش مکتوب یا تفکر نانوخته‌ای خواه‌ناخواه روشی دارد. اگر فکر را به حرکتی به‌سوی مبادی، و از مبادی به سمت مقصد (سزواری، بی‌تا: ۹) تعریف کنیم، بدون شک این حرکت دو قسمتی، همراه با روش است. پژوهشگر ممکن است به روش خود تصریح نکند، همان‌گونه که معمولاً این‌چنین است. همه روش‌ها از جهاتی دارای نقاط مثبت و از جهاتی دیگر دارای نقاط منفی‌اند. این احتمال نیز وجود دارد که روشی خاص در ارتباط با شرایط یا موضوعی ویژه، کارآمدی بیشتری داشته باشد؛ به‌طور مثال، روش قیاسی بیشتر از روش استقرایی با علم فلسفه سازگاری و هماهنگی دارد.

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که در درجه نخست، هر علم یا اندیشه‌ای، روشی دارد و در درجه دوم، هر روشی از محدودیت‌ها و کارآمدی‌هایی برخوردار است اما با توجه به قرآن کریم که کامل‌ترین روش‌ها را بیان می‌کند و متنی منسجم برای رهیافت به بهترین متدهای تربیتی است، می‌توان از ریزه‌خواری بر سر سفره آن روش‌های بایسته‌ای را کسب نمود. ازجمله روش‌های تربیتی،

روش‌های انبیای الهی در دعوت مردم به سمت توحید و فرار از طاغوت است. با مطالعه آیات مربوط به هر پیامبری، می‌توان به روش و نگرش او در عصر و امتش نائل شد. هر یک از انبیا با توجه به خصوصیت زمانی و مکانی خود مردم آن زمان را به توحید می‌خوانند، چنان‌که بیان شد هر حرکتی که از روی هدف معینی باشد، دارای روش است، لذا این حرکت انبیای الهی نیز با برنامه بوده و روش خاصی را در پی دارد.

انواع تبلیغ^۱ از نظر شیوه اجرایی و القایی را می‌توان به دو روش مستقیم و غیرمستقیم تقسیم نمود. در تبلیغات مستقیم مبلغ پیام خود را به‌طور صریح و بی‌پروا به مخاطبین خود ابلاغ می‌کند و مهم‌ترین فایده تبلیغات مستقیم برای گیرندگان پیام آن است که آنها از تبلیغی بودن پیام مستقیم با خبر بوده و در معرض غافل‌گیری قرار نمی‌گیرند و در پذیرش یا رد آن مختارند و همچنین گسترده بودن میدان عمل برای عاملان آن و به‌کارگیری از اکثر ابزارها و وسایل در جهت تأثیرگذاری سریعتری برخوردار است.

اما در تبلیغات غیرمستقیم، تبلیغات نمود و ظهور علنی و صریح نداشته و با این شیوه اهداف تبلیغی پیام‌ها غیرمستقیم، پنهان و غیرمحسوس منتشر و صادر می‌شود، لذا برای تنظیم طرح و برنامه‌های آن نمی‌توان از همه امکانات استفاده کرد و نیازمند آماده‌سازی، زیرکی و هوشمندی، اطلاعات و تجربه زیاد بوده و عوامل و شرایط و احوال مختلف را می‌طلبد.

این نگاشته به دنبال پاسخ به این سوال است که روش تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت مردم به سوی توحید چگونه بوده است؟ در واقع هدف از این نگاشته دستیابی به روش تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام بر پایه کلیت تبلیغی که آیه ۱۲۵ سوره نحل مطرح می‌کند، است. اگرچه در زمینه روش تبلیغی انبیا کارهای مختصری انجام پذیرفته، مانند کتاب *اسوه‌های قرآنی و شیوه‌های تبلیغی آنان* اثر مصطفی عباسی مقدم، اما بر پایه کلیت تبلیغی بیان شده در آیه ۱۲۵ سوره نحل مطلبی یافت نشده است. روش تحلیل مطلب نیز روش درون‌دینی است. مراد از روش‌های درون‌دینی، روش‌ها و رویکردهایی است که با مراجعه به متون دینی (وحی: قرآن و سنت) به توصیف، مفهوم‌سازی، توجیه و تبیین می‌پردازند؛ یعنی واژه «درون متون دینی» تلخیص لفظ «درون‌دینی» است. بنابراین شاخص درون‌دینی بودن، موضوع یا مسئله مورد تحقیق یا فرد محقق نیست، بلکه ملاک، نظرگاه و رویکرد است. اگر هر کسی (اعم از دین‌دار و بی‌دین) در هر مسئله‌ای (اعم از مسائل دینی، طبیعی و ...) با مراجعه به متون دینی و با استناد به آنها سخن بگوید، روش وی درون‌دینی است؛ یعنی جستجوی پاسخ مسئله از متون دینی مطالعه درون‌دینی (روش نقلی یا سمعی) نامیده می‌شود.

۱. ADVERTISING.

کلیت شیوه تبلیغی انبیاء

با توجه به کریمه «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (نحل / ۱۲۵) که در مقام بیان روش تبلیغی و دعوت مردم به سوی حق پرستی است، می‌توان مردم را به سه دسته حق‌پذیر، حق‌گریز و حق‌ستیز تقسیم کرد که متناسب با هر یک از مخاطبان، سه روش تبلیغی مطرح شده است. اگرچه این تقسیم‌بندی طبق اقتضای مخاطب بوده و خاص هر گروه نیست؛ یعنی روش‌ها قابلیت اعمال بر هر سه گروه را دارد. موارد موردنظر طبق مراتب تبلیغی عبارتند از:

۱. موعظه حسنه

موعظه حسنه و نیکو؛ یعنی ترغیب و تشویق مردم به ترک زشتی‌ها و انجام کارهای پسندیده. به طوری که زشتی‌ها در نظر آنها تنفرآور و نیک‌ها در نظر آنها لذت‌بخش جلوه کند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶ / ۶۰۵) موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم و قلبش را به دقت در آورد و آن بیانی خواهد بود که آنچه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت‌آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد، دارا باشد. مقید ساختن «موعظه» به «حسنة» شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می‌افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری‌جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجباجت او و مانند آن بوده باشد.

۲. برهان و حکمت

اگرچه در تقسیمات علم منطق، برهان و حکمت مترادف ندارند اما در این نگاشته از این دو واژه معنای حجت لحاظ شده است؛ به عبارت دیگر، برهان این است که انسان مقدمه‌ای را که عین حقیقت است پایه قرار می‌دهد و به آن احتجاج کرده تا از آن نتیجه گیرد. مراد از حکمت نیز، حجتی است که حق را نتیجه دهد آن هم طوری نتیجه دهد که هیچ‌شک و وهن و ابهامی در آن نماند. در حقیقت حکمت از بُعد عقلی وجود انسان استفاده می‌کند و موعظه حسنه از بُعد عاطفی.

۳. جدال أحسن

عناصر تبلیغ را باید موعظه و حکمت دانست اما اگر مخاطب در مرتبه تعصب باشد و آمادگی پذیرش موعظه و بیان دلیل را نداشته باشد، روش سوم که قرآن مطرح می‌کند، جدال أحسن است. اگرچه جدال أحسن از شاخه‌های مجادله است اما می‌توان آن را مکمل روش‌های تبلیغی دانست. مجادله به معنای

جستاری در روش تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام با تأکید بر آیه ۱۲۵ نحل □ ۱۰۳

گفتگوی مبتنی بر دیالکتیک، روشی است که در قرآن به کار رفته است. اینکه انسان بتواند با استفاده از گفته‌های شخص مقابل، نتیجه روشنی را ارائه دهد، از جدال أحسن است. پیامبران الهی علیهم السلام بارها از این روش برای تبلیغ مردمان استفاده جسته‌اند اما باید بیان شود آیه تأکید بر جدال أحسن دارد نه جدال. به این بیان که جدل این است که انسان مقدمه‌ای را در کلام خودش می‌آورد که آن مقدمه حقیقت نیست اما شخص مقابل آن را قبول دارد، سپس با تکیه بر سخن خود شخص، او را محکوم می‌کند. این محکومیت براساس عقیده‌ای است که خود او به آن اعتقاد دارد و حال آنکه حقیقت نیست اما جدال أحسن که در فرهنگ قرآن لحاظ شده؛ یعنی مقدمه‌ای که حقیقت باشد و خصم به آن اقرار دارد را ضمیمه به مقدمه خود کرده و علیه او به کار ببریم. فخر رازی تعریف کاملی از جدال أحسن ارائه داده است:

القسم الأول: أن يكون دليلاً مركباً من مقدمات مسلمة في المشهور عند الجمهور، أو من مقدمات مسلمة عند ذلك القائل، وهذا الجدل هو الجدل الواقع على الوجه الأحسن.
والقسم الثاني: أن يكون ذلك الدليل مركباً من مقدمات باطلة فاسدة إلا أن قائلها يحاول ترويجها على المستمعين بالسفاهة والشغب، والحيل الباطلة، والطرق الفاسدة، وهذا القسم لا يليق بأهل الفضل إنما اللائق بهم هو القسم الأول. (رازی، ۱۴۲۰: ۲۰ / ۲۸۷)

از نظر فخرالدین رازی جدل بر دو گونه است: نوع یکم جدلی است که مقدمات آن در نزد عامه مردم مشهور و مسلم است و یا از مقدماتی است که فقط در نزد گوینده مسلم به‌شمار می‌رود. جدلی که از این‌گونه مقدمات فراهم آمده، جدل واقع بر وجه أحسن است. نوع دوم جدلی است مرکب از مقدمات باطل و فاسد، که گوینده با حيله و تردید در صدد القای آن در نفس شنونده باشد و آن را در اصطلاح «مشاغبه» یا «شغب» می‌نامند و شایسته اهل فضل و دانش نیست. لازم به ذکر است که جدال أحسن را نمی‌توان یک دعوت مستقیم دانست؛ زیرا با توجه به سیاق بیان، سبک بیانی آن با دو مورد قبل فرق می‌کند، چنانچه فخر رازی به این نکته این چنین اشاره می‌کند که:

أما الجدل فليس من باب الدعوة، بل المقصود منه غرض آخر مغاير للدعوة وهو الإلزام والإفحام. فلهذا السبب لم يقل ادع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة والجدل الأحسن. (همان)

اما از آنجا که عده‌ای در نهایت روند تبلیغی و به‌علت حق‌ستیزی روی از حقیقت می‌گردانند و به‌عبارت دیگر حق را می‌پوشانند، در این مرحله دستور به جدال احسن داده شده است. پس جدال أحسن را نیز می‌توان در ردیف تبلیغ اما در مرحله نهایی قرار داد. از این‌رو سید محمدحسین طباطبایی نیز اشاره دارد

که از آیه استفاده می‌شود که این سه قید؛ یعنی «حکمت»، «موعظه» و «مجادله» همه مربوط به طرز سخن گفتن است، رسول گرامی مأمور شده که به یکی از این سه طریق دعوت کند که هر یک برای دعوت، طریقی مخصوص است، هرچند که جدال به معنای اخص آن دعوت به شمار نمی‌رود. مطالب بیان شده این نتیجه را نمی‌دهد که هر طریق مختص به کسانی باشد که مناسب آن طریقتند؛ زیرا گاه می‌شود که موعظه و مجادله در خواص هم اثر می‌گذارد، همچنان که گاهی در معاندین هم مؤثر می‌افتد و گاه می‌شود که مجادله به نحو احسن درباره عوام که الفت آنان همه با رسوم و عادات است نیز مؤثر می‌شود، پس نه در لفظ آیه دلیلی بر این اختصاص است و نه در خارج و واقع امر.

معرفی اجمالی حضرت ابراهیم علیه السلام

در آیات قرآن کریم ۶۹ مرتبه در ۲۵ سوره از حضرت ابراهیم علیه السلام یاد شده و سوره‌ای نیز به نام او موسوم گشته است. ابراهیم نامی سریانی به نام «أَبُ رَحِيم» است؛ یعنی پدر مهربان، سپس «حاء» آن به «هاء» تبدیل گردیده است. برخی گویند معنای ابراهیم از «بَرِيٍّ مِنَ الْأَصْنَامِ» و «هَامَ إِلَى رَبِّهِ» است؛ یعنی از بت‌ها دوری می‌جسته و به خدای خویش گرویده است (محقق، ۱۳۶۳: ۱ / ۸) آن حضرت ۳۳۲۳ سال بعد از هبوط حضرت آدم علیه السلام به دنیا آمد. (ر.ک: یعقوبی، ۱۳۶۲: ۱ / ۲۴؛ مسعودی، ۱۹۸۵: ۱ / ۵۶) اهل تاریخ نام پدر حضرت ابراهیم علیه السلام را تارح (با حاء و خاء) نوشته‌اند (قرشی، ۱۳۸۱: ۱ / ۷۰) و نام مادرش «اوفا» دختر آذر (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۴۹) و گروهی «رقیه» دختر لاجج می‌دانند. (کلینی، ۱۳۸۸: ۸ / ۳۷۰)

ابراهیم علیه السلام دومین پیامبر اولوالعزم است، که دارای شریعت و کتاب مستقل بوده (صدوق، بی‌تا: ۲ / ۵۲۵) و دعوت جهانی داشته است. او حدود هزار سال بعد از حضرت نوح علیه السلام ظهور کرد. نام کتاب ابراهیم «صحف» بوده است (أعلی / ۱۹) که در نخستین شب ماه رمضان بر وی نازل شده است (کلینی، ۱۳۸۸: ۲ / ۶۲۸) و اگر به صیغه جمع از آن تعبیر شده برای این است که «صحف» اجزای بسیار داشته است. از برخی روایات استفاده می‌شود که متشکل از ده صحیفه بوده است (احسائی، ۱۴۰۳: ۱ / ۹۳) و نیز برخی آن را دارای بیست صحیفه دانسته‌اند. ابراهیم علیه السلام هنوز متولد نشده بود که پدرش از دنیا رفت و آزر عموی او سرپرستی او را به عهده گرفت، از این رو ابراهیم علیه السلام او را به عنوان پدر می‌خواند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۴۵) این پیامبر بزرگ در شهر «اور» از شهرهای بابل به دنیا آمد (قرشی، ۱۳۸۱: ۱ / ۴) و سرانجام در سن ۱۷۵ سالگی وفات یافت. او را در باغ عفرون بن صرصر، کنار قبر ساره در شهر الخلیل فلسطین دفن کردند.

جستاری در روش تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام با تاکید بر آیه ۱۲۵ نحل □ ۱۰۵

ولادت ابراهیم علیه السلام در دوران نمرود بوده است. نمرود افزون بر بابل، بر سایر نقاط جهان نیز حکومت می کرد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: چهار نفر بر سراسر زمین سلطنت کردند، دو نفر از آنها از مؤمنان به نام سلیمان بن داوود و ذوالقرنین و دو نفر از آنها از کافران به نام نمرود و بخت النصر بودند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۳۶) در عصر ابراهیم علیه السلام افزون بر بت پرستی مجسمه ها و ... پرستیدن ستاره، ماه و خورشید هم وجود داشته. (انعام / ۷۹ - ۷۵)

آیات مربوط به ویژگی شخصی حضرت ابراهیم علیه السلام

برخی آیات مربوط به ویژگی های شخصی حضرت ابراهیم علیه السلام است. از آنجایی که آیه ای که مدل و زیرساخت این نگاشته باشد، دعوت به توحید را شامل می شود، از این رو آیات مربوط به ویژگی های شخصی از تحت بحث خارج است اما آیات مربوط به ویژگی های شخصی حضرت ابراهیم علیه السلام را می توان به شش دسته تقسیم کرد:

برخی از آیات در مقام بیان صفات حضرت ابراهیم علیه السلام هستند. امامت (بقره / ۱۲۴)، خلیل (نساء / ۱۲۵)، بسیار بردبار و دلسوز و روی آورنده (هود / ۷۵)، امت، حنیف (نحل / ۱۲۰ و ۱۲۳) از جمله این صفات هستند. در دو آیه (بقره / ۱۲۴ و صافات / ۱۰۲) نیز بحث از آزمایش های حضرت ابراهیم علیه السلام ذکر شده است. در آیات ۱۲۸ - ۱۲۷ بقره و ۲۷ حج بحث از ساخت کعبه و حج حضرت ابراهیم علیه السلام شده است. سرد شدن آتش (انبیا / ۶۹) و احیای مردگان (بقره / ۲۶۰) از معجزاتی است که در شأن حضرت ابراهیم علیه السلام بیان شده است. آیات ۷۱ توبه و ۳۷ ابراهیم بحث از هجرت حضرت آمده است و بخشی از آیات (بقره / ۱۳۰؛ بقره / ۱۳۵؛ آل عمران / ۶۸ - ۶۷ و ۸۴ و نساء / ۱۲۵) که بیشترین حجم آیات شخصی حضرت ابراهیم علیه السلام را در بر گرفته است، مربوط به دعوت ابراهیم علیه السلام به توحید است.

آیات مربوط به ویژگی شخصیتی حضرت ابراهیم

از مجموع آیات قرآن استفاده می شود که حضرت ابراهیم علیه السلام چهار گفتگوی مهم در راستای دعوت به حق داشته است: گفتگو با آزر، نمرود، ستاره پرستان و بت پرستان. با تحلیل و بررسی این آیات در چهار بخش مطرح شده، می توان روش تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام را در چهارچوب آیه ۱۲۵ نحل بازیابی نمود.

۱. گفتگو با آزر

اگرچه در برخی آیات گفتگو با آزر و قوم او است اما در دو سوره گفتگو مختص با آزر است که به

جستاری در روش تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام با تاکید بر آیه ۱۲۵ نحل □ ۱۰۷

در این آیه نیز از روش حکمت استمداد جسته و علت پیروی از خود را بیان می‌دارد. حضرت ابراهیم علیه السلام بیان می‌دارد اگر من تو را دعوت به راه حق می‌کنم، چون من علمی به این مسئله دارم که تو نداری و تو باید مرا پیروی کنی تا به راه هموار مستقیم هدایت کنم.
در ادامه نیز از باب حکمت و برهان وارد شده و بیان می‌دارد:

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا؛ (مریم / ۴۴)

پدرم! شیطان را مپرست؛ زیرا شیطان همواره نسبت به خدا نافرمان است.

در این آیه حضرت ابراهیم علیه السلام، آزر را از عبادت شیطان منع کرده و علت منع را توضیح می‌دهد. حضرت هشدار می‌دهد که شیطان را در آنچه به تو دستور می‌دهد و از آن جمله به عبادت بتها وادار می‌کند، اطاعت مکن؛ چون شیطان خودش نافرمان خدا و مصر در نافرمانی او است، که او خود یگانه مصدر همه رحمت‌ها و نعمت‌ها است؛ پس چنین کسی که مصدر همه نعمت‌ها را نافرمانی می‌کند جز به نافرمانی خدا و محرومیت از رحمت او فرمان نمی‌دهد. اگرچه این بیان شبه موعظه است اما چون علت عدم تبعیت از شیطان را ذکر می‌کند، به برهان و حکمت نزدیک‌تر است. سپس در مقام موعظه بر آمده و بیان می‌دارد:

يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا؛ (مریم / ۴۵)

پدرم! به یقین می‌ترسم که عذابی از سوی (خدای) رحمان به تو برسد و در نتیجه همنشین شیطان شوی.

حضرت ابراهیم علیه السلام در این آیه از باب ترخم و دلسوزی بیان می‌دارد که اگر من تو را از اطاعت شیطان نهی می‌کنم، برای این است که می‌ترسم عذاب خذلان خدا تو را بگیرد و رحمتش از تو قطع شود و سرپرستی جز شیطان برایت باقی نماند، آن وقت تو ولی شیطان شوی و شیطان مولای تو گردد. اما نکته مهمی که قابل ذکر است، بیان سید محمدحسین طباطبایی در این مقام است که:

وجه تبدیل اسم «الله» به وصف «رحمان»، در دو جای آیه این است که وصف رحمت نیز در هر دو حکم دخالت دارد؛ زیرا اینکه خدا مصدر همه رحمت‌ها و نعمت‌ها است باید باعث آن شود که دیگر کسی اصرار بر نافرمانی او نکند و آن را قبیح بداند پس صحیح است که از نافرمانی او نهی شود و نیز مصدریت او برای هر رحمت باعث می‌شود که آدمی از عذاب او که ملازم با امساک او از رحمت خویش است بترسد، و از اینکه مشمول نعمت و شقوت گردد، بیمناک باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۵۹)

از مجموع آیات بیان شده در باب گفتگو با آزر می توان چنین برداشت کرد که چون حضرت ابراهیم علیه السلام از روش موعظه استفاده کرده، آزر در مقام حق پذیر قرار داشته و از آنجایی که با قوم خود هم نشین بوده از آنان تأثیر پذیرفته و احیاناً در مرحله حق گریز هم وارد شده که حضرت ابراهیم علیه السلام از روش حکمت و برهان برای او استفاده کرده است. اما آنچه عیان است، آزر در مرحله حق ستیز قرار نگرفته است.

۲. گفتگو با نمرود

از دیگر گفتگوهای حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن کریم برای دعوت به حق، گفتگوی با نمرود، پادشاه زمان او است. در این گفتگو می توان برهان حضرت ابراهیم علیه السلام بر نمرود را مشاهده کرد، چنانچه قرآن کریم می فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحِبُّ وَيُمِيتُ
قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ
فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛ (بقره / ۲۵۸)

آیا ننگریستی به کسی که چون خدا او را پادشاهی داده بود با ابراهیم درباره پروردگارش به مجادله و ستیز و گفتگوی بی منطق پرداخت؟! هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارم کسی است که زنده می کند و می میراند (او) گفت: من هم زنده می کنم و می میرانم. ابراهیم گفت: مسلماً خدا خورشید را از مشرق بیرون می آورد، تو آن را از مغرب برآور! پس آنکه کافر شده بود، متحیر و مبهوت شد. و خدا گروه ستم گر را هدایت نمی کند.

اگرچه ظاهر کلام اثبات خدا و نفی ادعای الوهیت نمرود است، اما در واقع حرکت به سوی پادشاه زمان خود و دعوت او به خداپرستی است تا نمرود دست از ادعای خود بردارد. از این رو فخر رازی در تفسیر خود می نویسد:

أن المقصود من هذه الآية بيان كمال حال إبراهيم صلى الله عليه وسلم في إظهار الدعوة إلى الدين الحق، ومتى كان الكافر سلطاناً مهيباً. (رازی، ۱۴۲۰: ۷ / ۲۱)

چنانچه بیان شد فخر رازی نیز این آیه را دعوت به حق بیان کرده است. کلمه «مواجه» که مصدر فعل ماضی «حاج» است به معنای ارائه حجت و دلیل در مقابل حجت خصم و طرف مقابل و اثبات مدعای خود یا ابطال حجت خصم است.

اگرچه طبرسی در مجمع البیان می‌نگارد:

وإنما أطلق لفظ المحاجة وإن كانت مجادلةً بالباطل ولم تكن له فيه حجة لأن في زعمه أن له فيه حجة. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲ / ۶۳۵)

آلوسی نیز این تعبیر را نقل کرده است (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲ / ۱۶) اما از آنجایی که در جدال أحسن، از مقبولات صحیح خصم به‌عنوان مقدمه یکم و به ضمیمه مقدمه خود علیه خصم به‌کار می‌رود، پس در این آیه جدال وجود نداشته بلکه از روش برهان استمداد جسته است.

از آنجایی که نمرود برای خدای سبحان قائل به الوهیت بوده است؛ زیرا وقتی ابراهیم علیه السلام به او گفت: «خدا آفتاب را از مشرق می‌آورد تو آن را از مغرب بیاور» نمرود می‌توانست (مبهور نشده و) حرف ابراهیم را قبول نکند و بگوید من آفتاب را از مشرق می‌آورم، نه آن خدایی که تو به آن معتقدی یا بگوید اصلاً این کار، کار خدای تو نیست بلکه کار خدایانی دیگر است؛ چون نمرود قائل به خدایانی دیگر غیر خدای سبحان نیز بود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۳۴۸) اما با این حال خود را هم «اله» می‌دانست، بلکه خود را از بالاترین «خدایان» می‌پنداشت، به‌همین جهت بود که در پاسخ ابراهیم علیه السلام و احتجاجش، بر ربوبیت خود احتجاج کرد و درباره سایر خدایان چیزی نگفت. پس معلوم می‌شود خود را بالاتر از همه آنها می‌دانست.

از اینجا این نتیجه به‌دست می‌آید که محاجه که بین نمرود و ابراهیم علیه السلام واقع شده این بوده که ابراهیم علیه السلام فرموده بوده که رب من تنها الله است و نمرود در پاسخ گفته بود که من نیز معبود تو هستم. وقتی حضرت ابراهیم احیاء و امانه را به ربّ خود نسبت داد، نمرود در معنای احیاء و امانه تصرف کرده و گفت من زنده می‌کنم و می‌میرانم و به این وسیله امر را بر حاضرین مشتبه کرد. آنها هم تصدیقش کردند و ابراهیم نتوانست به آنها بفهماند که این مغالطه است و منظور او از احیاء و امانه این معنای مجازی نبود و حجت نمرود نمی‌تواند معارض با حجت وی باشد و اگر می‌توانست وجه این مغالطه را بیان کند، قطعاً می‌کرد.

در ادامه از آنجایی که آنان قبول داشتند که خورشید و طلوع و غروب آن مستند به خدا است، که در نظر آنان رب الارباب است و معلوم است که هر فاعل مختار و باراده وقتی عملی را با اراده خود اختیار می‌کند، خلاف آن را هم می‌تواند انجام دهد. وقتی ابراهیم علیه السلام این پیشنهاد را کرد، نمرود مبهور شد و دیگر نتوانست پاسخی بدهد، چون نمی‌توانست بگوید: مسئله طلوع و غروب خورشید که امری است مستمر و یک‌نواخت، مسئله‌ای است تصادفی و در اختیار کسی نیست، تا تغییرش هم به‌دست کسی باشد،

نیز نمی‌توانست بگوید این عمل مستند به خود خورشید است، نه به خدای تعالی، چون خودش خلاف این را ملتزم بود و باز نمی‌توانست بگوید این خود من هستم که خورشید را از مشرق می‌آورم و به مغرب می‌برم؛ چون اگر این ادعا را می‌کرد فوراً از او می‌خواستند که برای یک‌بار هم که شده قضیه را به‌عکس کند.

لذا از این حجت آوردن‌ها معلوم می‌شود که نمرود در این مرحله در رتبه حق‌گیزی قرار دارد نه حق‌ستیزی و شاید دلیل آن این نکته باشد که برخی از مفسران این محاجه را بعد از دیدن سرد شدن آتش بر ابراهیم علیه السلام می‌دانند و برای آن روایتی از امام صادق علیه السلام مستند کرده‌اند. (طبرسی، ۱۳۷۷: ۲ / ۶۳۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۲ / ۱۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲ / ۲۹۰) لذا نمرود از مرحله حق‌ستیزی به مرحله حق‌گیزی رسیده بود. از این باب در مقابل احتجاجات حضرت ابراهیم علیه السلام مراعات می‌کرده است.

۳. گفتگو با بت‌پرستان

الف) در بخش گفتگوی حضرت ابراهیم علیه السلام با بت‌پرستان در سوره انبیاء، در ابتدا با مقدمه‌چینی از فلسفه عبادت آنان می‌پرسد و با تحقیر و از باب موعظه و انکار عمل قبیح می‌گوید:

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ؛ (انبیاء / ۵۲)

(یاد کن) زمانی را که به پدرش و قومش گفت: این مجسمه‌هایی که شما ملازم پرستش آنها شده‌اید، چیست؟

بت‌پرستان در حقیقت هیچ‌گونه جوابی در برابر این منطق گویا نداشتند، جز اینکه مطلب را از خود رد کنند و به نیاکانشان ارتباط دهند، از این‌رو «گفتند ما پدران و نیاکان خویش را دیدیم که اینها را پرستش می‌کنند و ما به سنت نیاکان خود وفاداریم». (انبیاء / ۵۳) حضرت در جواب بیان می‌دارد که تحقیقاً شما و پدرانتان در گمراهی و ضلالت واضح و آشکاری بوده و می‌باشید، چون دلیلی بر ادعای خودتان که اینها مستحق پرستش و ستایشند نداشته و ندارید. (انبیاء / ۵۴) چنانچه فخر رازی در *مفاتیح الغیب* می‌نویسد: «فبین أن الباطل لا يصير حقا بسبب كثرة المتمسكين به؛ (رازی، ۱۴۲۰: ۲۲ / ۱۵۲) پس معلوم شد که باطل به سبب زیاد بودن پیروان آن تبدیل به حق نمی‌شود».

بت‌پرستان چون گمان نمی‌کردند کسی رویه آنها را جداً تکذیب نماید و نسبت گمراهی به آنها دهد، تصور کردند حضرت ابراهیم با آنها شوخی و ملاحظه می‌نماید از این‌رو پرسیدند که آیا به‌راستی و از روی جد این سخنان را می‌گویی یا مقصودت شوخی و ملعبه است. (انبیاء / ۵۵)

در اینجا حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از زمینه‌سازی، دعوت خود را آغاز کرده و با روش برهان و حکمت آنان را به خدای حقیقی فرا می‌خواند. ایشان بیان می‌دارد:

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛ (انبیاء / ۵۶)
گفت: (شوخی نمی‌کنم) بلکه پروردگارتان همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است، همان که آنها را آفرید و من بر این (حقیقت) از گواهی دهندگانم.

ابراهیم با این گفتار قاطعش نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آنها و زمین و همه موجودات است، اما قطعات سنگ و چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند، ارزش پرستش را ندارند؛ یعنی در مقام برهان تراشی بیان می‌کند که پروردگار شما باید خالق شما باشد نه آن کس که مخلوق شما است. حضرت ابراهیم از برای اثبات مدعای خود که بت‌ها مخلوقی بیش نیستند و از خود اراده‌ای ندارند دست به شکستن بت‌ها زد. از آنجایی که وظیفه انبیاء دعوت کردن مردم به مقام توحید و توضیح دادن حقیقت توحید است، اما نسبت دادن عمل شکستن اصنام به صنم بزرگ مطابق اعتقاد آنها بود که اصنام را مؤثر در جریان جهان می‌دانستند، به‌ویژه آن که بزرگ اصنام را حاکم و نافذ در اصنام دیگر می‌دیدند، از این‌رو حضرت ابراهیم علیه السلام در این مقام از راه جدل وارد شده و از مقبولات آنان استفاده جسته و همان مقبولات را علیه آنان به کار بست. هنگامی که از او پرسیدند: «قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ؛ (انبیاء / ۶۲) گفتند: ای ابراهیم! آیا تو با معبودان ما چنین کرده‌ای؟» در پاسخ از باب برهان فرمود: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ، كَمَا يَرِيهِمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ؛ (انبیاء / ۶۳) گفت: بلکه بزرگشان این کار را انجام داده است پس اگر سخن می‌گویند، از خودشان بپرسید».

ابراهیم علیه السلام به داعی الزام خصم و ابطال الوهیت اصنام، گفت: بزرگ ایشان این کار را کرده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۳۰۱) یعنی شما که قائل به قدرت و ربوبیت بت‌ها هستید، پس آن بتی که سالم است چنین عملی را انجام داده است. در ادامه نیز می‌فرماید شما که قائل به ربوبیت آنان هستید از خودشان بپرسید تا پاسخ شما را بدهند.

ابراهیم علیه السلام به‌طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد، اما تمام قرائن شهادت می‌داد که او قصد جدی از این سخن ندارد، بلکه می‌خواسته عقائد مسلم بت‌پرستان را که خرافی و بی‌اساس بوده است به رخ آنها بکشد و به آنها بفهماند که این سنگ و چوب‌های بی‌جان آن قدر بی‌عرضه‌اند که حتی نمی‌توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت‌کنندگانشان یاری بطلبند، تا چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آنها بپردازند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۳ / ۴۳۹)

سخنان و جدال احسن حضرت ابراهیم علیه السلام، فطرت توحیدی آنها را از پشت پرده‌های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت؛ چراکه قرآن می‌فرماید: «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ» (انبیاء / ۶۴) پس آنان به خود آمدند و گفتند: شما خودتان ستمکارید».

تا اینجا ابراهیم موفق شد یک مرحله بسیار حساس و ظریف تبلیغ خود را که بیدار ساختن وجدان‌های خفته است از طریق ایجاد یک طوفان روانی اجرا کند. وقتی بت پرستان بیان کردند که «لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَتَّبِعُونَ»؛ (انبیاء / ۶۵) تو که می‌دانی که اینها حرف نمی‌زنند»، از کلام آنها برای دعوت حق خود استفاده کرده، با لازمه گفتار آنان، علیه آنان احتجاج نموده، حجت را بر آنان تمام کرد و گفت: پس این اصنام بی‌زبان اله و مستحق عبادت نیستند؛ یعنی باز در مقام برهان، فرمود: «قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ»؛ (انبیاء / ۶۶) گفت: آیا به جای خدا چیزهایی را می‌پرستید که هیچ سود و زبانی به شما نمی‌رسانند؟!»

در نتیجه لازمه بی‌زبان بودن اصنام این است که هیچ علم و قدرتی نداشته باشند و لازمه آن هم این است که هیچ نفع و ضرری نداشته باشند و لازمه این بیم این است که عبادت و پرستش آنها لغو باشد، چون عبادت یا به امید خیر است، یا از ترس شر و در اصنام نه امید خیری هست نه ترسی از شر، پس اله نیستند.

ب) در سوره شعراء در مقام دعوت قوم به توحید، همچنین در ابتدا در مقام سؤال در آمده و می‌پرسد: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ» (شعراء / ۷۰) هنگامی که به پدرش و قومش گفت: چه چیز را می‌پرستید؟»

از آنجایی که حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به بت‌پرستی آنان اطلاع داشت، پس این سؤال، استفهام حقیقی نبوده و از باب توییح است، از این رو می‌توان آن را از باب موعظه و انکار عمل قبیح دانست.

آنها در جواب گفتند: «قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظُرُ لَهَا عَافِيَةً»؛ (شعراء / ۷۱)

آنگاه حضرت در مقام برهان در آمده و فرمود: «قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ»؛ (شعراء / ۷۳ - ۷۲) گفت: آیا هنگامی که آنها را می‌خوانید، سخن شما را می‌شنوند؟ یا به شما سود و زبانی می‌رسانند؟»

حداقل چیزی که در معبود لازم است این است که ندای عابد خویش را بشنود و در گرفتاری‌ها به یاری او بشتابد یا لاقلاً از مخالفت فرمان او واهمه‌ای داشته باشد اما در این بت‌ها چیزی که نشان دهد آنها کمترین درک و شعوری یا کمترین تأثیری در سرنوشت انسان‌ها دارند به چشم نمی‌خورد. آنان مثل

مطالبی که در سوره انبیاء بیان شد، دوباره مطرح کرده و عمل خویش را به آباء خود نسبت دادند و گفتند
«قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» (شعراء / ۷۴)

سپس برای معرفی خدای خود و دعوت آنان روی به برهان می آورد که «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ». (شعرا / ۷۸) آن خدایی بر حق است که اولاً مرا آفریده است اما آن بت‌هایی که شما می‌پرستید چیزی را نیافریده‌اند بلکه خودشان از دو جهت، مخلوق و مصنوع هستند. یکی اینکه مواد اولیه آنها را خدای من آفریده و دیگر اینکه از خودساختگان شمایند و دیگر آنکه خدای من مرا به راه راست توحید هدایت می‌کند.

سر آغاز هر نعمت، مسئله خلقت ذکر شده است، چون مطلوب، بیان استناد تدبیر امر او به خود او است. این از باب حکم کردن به تعبیری است که دلیلش نیز همراهش باشد، چون برهان اینکه تدبیر عالم قائم به خود خدای تعالی است، همین است که خلقت عالم و ایجاد آن قائم به او به تنهایی است؛ زیرا پر واضح است که خلقت از تدبیر منفک نمی‌شود و معقول نیست که در این موجودات جسمانی و تدریجی الوجود که هستی‌اش به تدریج تکمیل می‌شود، خلقت قائم به کسی، و تدبیر قائم به کسی دیگر باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵ / ۲۸۳)

در ادامه بیان می‌دارد که «وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ» (شعراء / ۷۹) آن خدایی بر حق است که به‌هنگام گرسنگی من مرا طعام می‌دهد اما بت‌های شما نه تنها نمی‌توانند به شما طعام دهند، بلکه اگر شما به آنها طعام دهید حتی نمی‌توانند آن را بخورند! خدای من آن است که به‌هنگام تشنگی من مرا سیراب می‌نماید اما بت‌های شما نه این قدرت را دارند که شما را سیراب کنند و اگر شما به آنان آب دهید نمی‌توانند آن را بیاشامند.

آن خدایی بر حق است که «وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ» (شعراء / ۸۰) هرگاه من مریض شوم فقط او است که مرا شفا می‌دهد. گرچه معالجه و خوردن دارو هم در کار است اما درعین حال، مثلی است معروف که طبیبان می‌گویند: دوا از ما، ولی شفا از خدا است؛ زیرا تردیدی نیست که آن خاصیت شفا‌دهنده دارو را خدا در وجود آن قرار داده است اما تاکنون دیده و شنیده نشده که بت‌های شما کسی را شفا داده باشند

آن خدایی بر حق است که «وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ» (شعراء / ۸۱) مرا پس از پایان عمرم می‌میراند. ولی بت‌های شما خود بخود همانند مرده هستند حتی این قدرت را ندارند که یک پشه را از خود برانند. خدای من آن است که پس از مردن من، مرا در روز رستاخیز زنده می‌کند و پاداش گفتار و رفتار نیک مرا به من عطا می‌نماید اما بت‌های شما حتی نمی‌توانند خودشان را زنده کنند، تا چه رسد شما را.

«وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» (شعراء / ۸۲) من به لطف او چشم طمع دارم و به او امیدوارم که خطا و گناه مرا در روز قیامت ببامرزد و او این قدرت و رحمت را دارد که خطاهای مرا ببامرزد اما بت‌های شما خودبه‌خود، خطای محض و غلط هستند و چیزی که خود، خطا و غلط محض باشد، بدیهی است که نمی‌تواند خطای دیگری را عفو نماید.

(ج) در آیه ۲۵ سوره عنکبوت بیان شده که:

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوُنُكُمُ النَّارُ وَمَأْوَالِكُمْ مِّنْ نَّاصِرِينَ؛ (عنکبوت / ۲۵)

و (ابراهیم) گفت: جز این نیست که به‌جای خدا بت‌هایی را گرفته‌اید دوستی میان خودتان در زندگی دنیا است، سپس روز قیامت برخی از شما برخی دیگر را انکار می‌کنند و بعضی از شما بعضی دیگر را لعنت می‌نمایند و جایگاه شما آتش است و برای شما هیچ یآوری نخواهد بود.

حضرت ابراهیم علیه السلام در این قسمت از روش برهان استمداد جسته است. حضرت بیان داشت که هدف شما از اینکه خدای بی‌همتا را رها کرده و بت‌ها را در این زندگی دنیوی برای خدایی اتخاذ کرده‌اید، این است که این عمل، در بین شما وسیله دوستی و مودتی باشد؛ چراکه طایفه‌ای از بت‌پرستان به‌هنگام پرستش بت‌ها در اطراف بت خویشتن اجتماع می‌کردند و با یکدیگر ملاقات و نسبت به یکدیگر اظهار علاقه و دوستی می‌نمودند ولی درعین حال چندان طولی نمی‌کشید که شما گرفتار چهار نوع عذاب و بدبختی خواهید شد، از این رو به‌سبب دلایلی که بیان شد از بت‌پرستی دست بردارید: یکم اینکه: در روز رستاخیز، نسبت به یکدیگر کافر و از یکدیگر بیزار خواهید شد. دوم اینکه: یکدیگر را در روز قیامت لعنت می‌کنید. سوم اینکه: منزل و مأوای شما آتش جهنم خواهد بود. چهارم اینکه: در آن روز، هیچ‌گونه یار و یآوری نخواهید داشت.

(د) در سوره صافات نیز بحث از گفتگوی حضرت ابراهیم علیه السلام با قوم خویش است، آنجا که فرمود «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ (صافات / ۸۵)؛ (یاد کن) هنگامی را که به پدر و قومش گفت: چیست آنچه می‌پرستید؟» در اینجا نیز استفهام توییحی و از باب موعظه است. سپس باز در مقام موعظه در آمده و می‌فرماید: «أَفَنُكَّرُ إِلَهًا دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ؛ (صافات / ۸۶) آیا به‌جای خدا معبودان دروغین را می‌خواهید». ایشان مقام موعظه را حفظ کرده و ادامه می‌دهند که مگر شما درباره یکتا خدایی که پرورش‌دهنده

جهانیان است چه گمانی دارید، مگر ذات مقدسش چه عیبی دارد که شما از ذات پاکش اعراض نموده و به یک مشت، سنگ و چوب و فلز که همه مخلوق یک خدایند اقبال کرده‌اید. از این رو بیان می‌دارند «فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (صافات / ۸۷)

این ماجرا ادامه دارد تا اینکه به برهان تراشی حضرت ابراهیم علیه السلام برای آنان می‌رسد که: «قَالَ اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (صافات: ۹۶ - ۹۵)؛ (به آنان) گفت: آیا آنچه را (با دست خود) می‌تراشید، می‌پرستید؟! درحالی که خدا شما را و آنچه را می‌سازید، آفریده است».

هنگامی که دلیل شکستن بت‌ها را از او خواستند، آن بزرگوار از این موقعیت حداکثر حسن استفاده را کرد و ایشان را بدین پاسخ محکوم و مجاب نمود و فرمود: آیا جا دارد شما چیزی را مورد پرستش قرار دهید که خودتان آن را تراشیده‌اید؟! یعنی پروردگار کسی است که شما را خلق کرده نه اینکه مخلوق شما باشد. شما چگونه این بت‌هایی را می‌پرستید که مصنوع خود شما نیستند و خدای بی‌همتا را نمی‌پرستید و حال آنکه ذات پاک او، شما و مواد اولیه آنچه را که می‌تراشید و می‌پرستید آفریده است. آیا نه چنین است که خدای بی‌همتا این سنگ و چوب و ... که شما از آنها بت می‌تراشید آفریده است؟!

۴. گفتگو با ستاره‌پرستان

می‌توان جدال را به دو دسته لفظی و عملی تقسیم کرد. در گذشته به نمونه‌هایی از جدال احسن لفظی حضرت اشاره شد اما جدال احسن عملی حضرت ابراهیم علیه السلام را که طبق مقبولات خصم علیه آنان عمل نموده را می‌توان در آیات سوره انعام مشاهده کرد، آنجا که فرمود:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأُحِبُّ الْأَفْلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إني بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ؛ (انعام / ۷۸ - ۷۶)

پس چون (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره‌ای دید (برای محکوم کردن ستاره‌پرستان با تظاهر به ستاره‌پرستی) گفت: این پروردگار من است هنگامی که ستاره غروب کرد، گفت: من غروب‌کنندگان را دوست ندارم. هنگامی که ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است، چون ماه غروب کرد، گفت: یقیناً اگر پروردگار مرا هدایت نکند، بدون شک از گروه گمراهان خواهم بود. وقتی خورشید را در حال طلوع دید (برای محکوم کردن خورشیدپرستان با تظاهر به خورشیدپرستی) گفت: این پروردگار

من است، این بزرگ‌تر است و هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بی‌تردید من (با همه وجود) از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید، بیزارم.

در میان مفسران درباره تفسیر این آیات اختلاف است:

۱. ابراهیم هنگامی این‌گونه سخن گفت که عقلش کامل شده بود. درحقیقت، این زمان آغاز تفکر ابراهیم است. او در میان مردمی بزرگ شده است که به پرستش ستارگان مشغول بودند اما او خود درباره راه و رسم آنها مطالعه می‌کند تا صحت و بطلان آن را دریابد و راه صحیح خود را به کمک عقل و اندیشه انتخاب کند. از این جهت است که وقتی، چشمش به سوی ستاره‌ای درخشان و زیبا خیره می‌شود، نیروی فکرش به کار افتاده، می‌گوید: این است خدای من، چه خدای زیبا و دلربایی! اما چه زود ستاره، اشتباه ابراهیم را برایش ثابت کرد! او غروب کرد و با غروب خود ابراهیم را به دنبال خدایی کامل‌تر و بهتر به جستجو واداشت، با توجه به اینکه او فهمیده است که خدا نباید غروب کند و نباید سر در گریبان افق فرو برد؛ زیرا چیزی که غروب کند، حادث و مخلوق است، به دنبال پی بردن به اشتباه خود در مورد خدایی ستاره، همین فکر را در مورد ماه، سپس در مورد خورشید دنبال کرد. آنها نیز با غروب خود راه را برای پی‌جویی حقیقت، به‌روی ابراهیم گشودند و زمینه را برای خداشناسی او فراهم کردند، از این‌رو به دنبال این مطالب، رو به سوی قوم کرده، گفت: ای قوم، من از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید، بیزارم! من رو به‌جانب آن خدایی آورده‌ام که آفریدگار آسمان‌ها و زمین است ... این سخن را هنگامی بر زبان می‌آورده که در سیر فکری و تکامل عقلی خود، مبتدل بودن خدایان ساختگی قوم برایش ثابت شده و خدای یکتا را شناخته و دانسته است که خدایی برتر از آن است که به صفات موجودات مخلوق، اتصاف پیدا کند. این قول از ابوعلی جبائی و ابوالقاسم بلخی و ... است. طبق این قول به هر کسی بیشتر از یک ساعت و کمتر از یک ماه مهلت داده می‌شود، تا فکر کند و خدای لایزال را بشناسد. در این مدت ممکن است به هیچ خدایی معتقد نباشد. ابراهیم نیز از این مهلت استفاده کرد. (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۵۰۱)

۲. این مطالب را ابراهیم پیش از بلوغ بر زبان آورد. هنگامی که هنوز بالغ نشده بود و عقل او در آستانه کمال قرار داشت، از مشاهدات خود برای کشف حقیقت استفاده کرد و به تدریج باطل بودن خدایی ستاره و ماه و خورشید را که مورد پرستش قوم بودند، ثابت کرد و به خدایی حضرت احدیت پی برد. با غروب خورشید، ابراهیم نیرو گرفت و جرأت پیدا کرد. قوم را مخاطب ساخته، گفت: من از خدایان شما بیزارم. چگونه ممکن است اینان را شریک خدایی پنداشت که آفریدگار من و شما است؟ بدین ترتیب، عقل و فکر ابراهیم به اوج کمال رسید.

۳. ابراهیم نمی‌خواست واقعاً اعتراف به خدایی ستاره و ماه و خورشید کند. او خدای یکتا را شناخته

بود. مقصودش این بود که از این راه برای قوم استدلال کند و خطای آنها را با این منطق رسا برای آنها به ثبوت برساند و به آنها بفهماند که خدا نباید غروب کند و ... بنابراین جمله «هَذَا رَبِّي» یا به این معنا است که این است خدای من به مذهب و به عقیده شما. چنان که ممکن است، به آنهایی که خدا را جسم و شبیه جسم می‌دانند، بگوییم: این است خدای آنها که حرکت می‌کند و آرام می‌شود! یا به معنای استفهام است که حرف استفهام حذف شده است. یعنی: «این است خدای من؟».

۴. ابراهیم می‌خواهد با این بیانات خود به مردم ثابت کند که آنها به اشتباه رفته‌اند و موجوداتی که در معرض حوادث و افول و غروب هستند، قابل پرستش نیستند؛ زیرا آنها ماه و خورشید و ستارگان را می‌پرستیدند. بعضی هم آتش پرست یا بت پرست بودند. ابراهیم به دلیل غروب کردن آنها، حکم می‌کند که حادث هستند؛ زیرا با غروب کردن آنها انسان یقین پیدا می‌کند که آنها همواره در حال حرکت هستند و هر چه حرکت کند یا ساکن شود، محتاج آفریدگار است. آفریدگاری که دارای قدرت کامل و علم و حیات و وجود است.

مشرکین باید تحت تأثیر این بیانات، متوجه شوند که به خطا رفته‌اند و باید همان راهی را در زندگی انتخاب کنند که پدرشان ابراهیم از روی دقت و تأمل برگزید؛ زیرا آنها برای پدران خود ارزش زیادی قائل بودند و کوشش می‌کردند که راه و رسم نیاکان خود را از دست ندهند.

مجموع بیانات و نظرات فوق را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱. ابراهیم شخصاً می‌خواست درباره خدانشناسی بیندیشد و معبودی را که با فطرت پاک خویش در اعماق جانش می‌یافت پیدا کند، او خدا را با نور فطرت و دلیل اجمالی عقل شناخته بود و تمام تعبیراتش نشان می‌دهد که در وجود او هیچ‌گونه تردیدی نداشت، اما در جستجوی مصداق حقیقی او بود، بلکه مصداق حقیقی او را نیز می‌دانست اما می‌خواست از طریق استدلال‌ات روشن‌تر عقلی به مرحله «حق الیقین» برسد و این جریان قبل از دوران نبوت و احتمالاً در آغاز بلوغ یا قبل از بلوغ بود، چنان که نظر علامه طباطبایی میل به این قول دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷ / ۱۸۰)

۲. ابراهیم این سخن را به‌هنگام گفتگو با ستاره‌پرستان و خورشیدپرستان بیان کرد و احتمالاً بعد از مبارزات سرسختانه او در بابل با بت‌پرستان و خروج او از آن سرزمین به سوی شام بود که با این اقوام برخورد کرد، ابراهیم که لجاجت اقوام نادان را در راه و رسم غلط خود در بابل آزموده بود، برای اینکه نظر عبادت‌کنندگان خورشید و ماه و ستارگان را به سوی خود جلب کند، این سخنان را بیان نمود.

احتمال دوم قوی‌تر و با مقام حضرت ابراهیم علیه السلام سازگارتر است. تحلیل ما طبق احتمال دوم شکل می‌گیرد که حضرت از باب جدال احسن از مقبولات آنان استفاده کرده و با آنان همراه شده است.

حضرت ابراهیم علیه السلام آن موارد را مثل ستاره پرستان، خدای خود خوانده ولی در ادامه می‌فرماید که پروردگار و مربی موجودات باید همیشه ارتباط نزدیک با مخلوقات خود داشته باشد، لحظه‌ای نیز از آنها جدا نگردد، بنابراین چگونه موجودی که غروب می‌کند و ساعت‌ها نور و برکت خود را برمی‌چیند و از بسیاری موجودات به کلی بیگانه می‌شود، می‌تواند پروردگار و رب آنها بوده باشد؟! موجودی که دارای حرکت است، حتماً موجود حادث خواهد بود و موجود حادث نیاز به خالق دارد و خود خالق نیست. در ادامه برهانی را مطرح می‌کند که نتیجه از جدال قبل است، می‌فرماید:

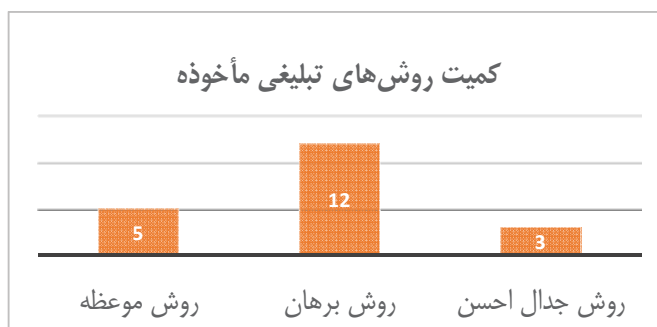
إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ خَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ (انعام / ۷۹)؛
من به دور از انحراف و با قلبی حق‌گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.

نتیجه

از جمله نتایج حاصل شده با بررسی آیات مربوط به تبلیغ حضرت ابراهیم علیه السلام، مخاطب‌شناسی ایشان است. آن حضرت در تمامی مناظره‌هایش به دقت توجه داشتند که با چه کسی گفتگو می‌کنند؛ این مطلب به خوبی از نوع گفتار آن حضرت مشخص می‌شود؛ یعنی از ضروریات روش تبلیغی سخن گفتن متناسب با فهم مخاطب است که روش تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. حضرت ضمن برخورداری از قاطعیت و خدشه‌ناپذیری در سخن، گفتگوی منطقی، عقلی و عاطفی را به دور از هرگونه تعصبات جاهلانه قومی ارائه نموده است.

همچنین کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات مردی بت‌پرست و بت‌تراش و بت‌فروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می‌شده، به ما نشان می‌دهد که برای نفوذ در افراد منحرف، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق، منطقی آمیخته با احترام، محبت، دلسوزی و در عین حال توأم با قاطعیت، استفاده کرد؛ چراکه گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد. از مطالب بیان شده به دست می‌آید که حضرت در اکثر موارد از روش برهان و حکمت برای بیدارسازی فطرت خفته استفاده کرده است، از این رو می‌توان نتیجه گرفت که غالب مخاطبان حضرت را حق‌گریزان تشکیل می‌دادند.

نکته قابل توجه این است که با بررسی روش تبلیغی انبیاء و مقایسه آن می‌توان به کیفیت روش آنان و فضای تبلیغی زمان هریک از آنان پی برد. در پایان می‌توان کمیت روش‌های مأخوذه حضرت ابراهیم علیه السلام در پیاده‌سازی دعوت به توحید برای امت خود را در نمودار ذیل مشاهده کرد:



منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷، *النهاية فی غریب الحدیث و الأثر*، قم، اسماعیلیان.
- ابن عاشور، محمد طاهر، بی تا، *التحریر و التنبیر*، بی جا، بی نا.
- ابن عربی، محیی الدین محمد، ۱۴۲۲ ق، *تفسیر ابن عربی*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ابن فارس، أحمد بن فارس، ۱۴۰۴ ق، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الإعلام الإسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، بیروت، دار الفکر، چ سوم.
- احسایی، ابن ابی جمهور، ۱۴۰۳ ق، *عوالی اللئالی*، قم، مطبعه سیدالشهداء.
- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، ۱۴۰۸ ق، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الکتب العربی.
- ساروخانی، باقر، ۱۳۷۵، *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سبزواری، هادی، بی تا، *منطق منظومه*، قم، مصطفوی.
- سوراآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ۱۳۸۰، *تفسیر سوراآبادی*، تهران، فرهنگ نشر نو.

- سیدان، سید جعفر، ۱۳۹۳، *التحقیق فی منهجیه تفسیر القرآن بالقرآن فی تفسیر المیزان*، مشهد، ولایت.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۷، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران و قم، دانشگاه تهران و مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، تهران، مرتضوی.
- عباسی مقدم، مصطفی، ۱۳۸۷، *اسوه‌های قرآنی و شیوه‌های تبلیغی آنان*، قم، تبیان.
- فراهیدی، خلیل بن أحمد، ۱۴۰۹ ق، *کتاب العین*، قم، هجرت.
- فضل الله، سید محمدحسین، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۸۱، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸ ق، *الکافی*، قم، دار الکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- محقق، محمدباقر، ۱۳۶۳، *دائرة الفرائد در فرهنگ قرآن*، تهران، بنیاد بعثت.
- مدرسی، سید محمدتقی، ۱۴۱۹ ق، *من هدی القرآن*، تهران، دار محیی الحسین علیه السلام.
- مسعودی، علی بن حسین، ۱۹۸۵ م، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، بیروت، دار الأندلس، ج ۲۶.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق، ۱۳۶۲، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- صدوق، محمد، بی تا، *الخصال*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.